

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه

إن شاء الله بحث اجتهاد و تقلید را بر حسب متن کتاب شریف تحریرالوسیله مورد تحقیق و تفحص قرار می‌دهیم.

سیر تاریخی بحث

بحث اجتهاد و تقلید عمده در خاتمه‌ی مباحث علم اصول، در کنار بحث تعادل و تراجیح مطرح شده است.

عمدتاً در آنجا کلیات را ذکر می‌کنند؛ از قبیل اینکه آیا اصلاً اجتهاد، مشروعیت دارد یا خیر؟ شبهات اخبارین در رد اجتهاد را نقل و نقد می‌کنند. بحث از اینکه آیا تجزی در اجتهاد امکان دارد یا خیر؟ این امور بحث می‌شود.

لکن در عصر معاصر، مرسوم شده که فروعاتی از بحث اجتهاد و تقلید را به عنوان مقدمه برای فقه ذکر می‌کنند.

وقتی کتب متقدمین از قبیل کتاب شرایع، و کتاب‌های دیگری از فقها را مورد مطالعه قرار دهید، در می‌یابید که بحث از اجتهاد و تقلید نشده، اما در زمان‌های متأخر مرسوم شده است، که این بحث را در ابتدای کتاب‌های فقهی به عنوان مقدمه می‌آورند. مثلاً صاحب عروه، قبل از ورود در بحث طهارت، فروعاتی را در اجتهاد و تقلید عنوان کرده است.

امام (رضوان الله تعالی علیه) نیز چنین روشی را در تحریر اتخاذ کرده است و این عنوان مقدمه را دارد.

الان از نظر بحثی، مجموعاً بین اجتهاد و تقلید در مباحث اصول، و آنچه در مباحث فقهی مطرح شده است، نسبت بینهما؛ عام و خاص من وجه است. مثلاً یک سلسله مباحث در اجتهاد و تقلید اصول بحث شده است، مثل بحث تقلید از میت و اینکه آیا تقلید از أعلم واجب است یا نه؟ و این بحث در فروع اجتهاد و تقلید در کتاب فقهی مطرح شده است. یک سلسله مباحثی است که در آنجا وجود ندارد، که در اینجا وجود دارد، مثل شرایط مجتهد و مقلد چیست؟ حدود هشت شرط ذکر شده است، که اکثر آن در اینجا آورده شده است، که در کتاب اصول آورده نشده است.

اجتهاد و تقلید؛ مسأله اصولی یا فقهی؟

در مقدمه دوم آنچه که لازم است روشن شود، این است که آیا بحث از اجتهاد و تقلید، یک مسئله اصولی است، یا یک مسئله فقهی است؟

بحث از اجتهاد و تقلید، از یک جهت می‌شود گفت که از مسائل فقهی است، برای اینکه تعریف علم فقه (علم فقه علمی است که بیان احکام افعال مکلفین را عهده دار است) شامل آن می‌شود، اما اینکه در علم اصول بحث شده است، بحثش به عنوان مسائل علم اصول طرح نشده، بلکه به عنوان خاتمه علم اصول مطرح شده است.

چنانچه مرحوم آخوند و صاحب فصول و صاحب معالم، به عنوان خاتمه این بحث را عنوان کرده اند.

وجه اینکه به عنوان خاتمه مطرح شده برای این است که تعریف علم اصول، بر این بحث منطبق نیست، زیرا در تعریف علم اصول گفته شده هر آنچه در طریق استنباط احکام شرعی قرار بگیرد، مسائل علم اصول است. اما در مباحث اجتهاد و تقلید، در علم اصول، بحث می‌شود، که آیا اجتهاد، مشروع است یا خیر؟ و این بحث هم این‌طور نیست، که یک قضیه کلیه را، به عنوان یک قاعده کلی دست ما بدهد. لذا ضابطه‌ی مسائل اصول بر مباحث اجتهاد و تقلید منطبق نیست. نتیجه می‌توان گفت، که این مباحث فروع اجتهاد و تقلید، با مباحث فقه، تناسبش بیشتر از مباحث علم اصول است. با بیان فروع، این مدعا روشن خواهد بود.

منابع مورد مطالعه برای بحث

قبل از اصل بحث باید عرض کنم، که برای مطالعه موضوع بحث، کتابهای عروة الوثقی و شروح عروة را مطالعه بفرمایید. شروح عروة مورد بحث، شرح مرحوم آقای خوئی و آقای حکیم است، که این دو شرح، محور بحث ماست، همچنین نسبت به تحریر الوسيلة، شرح والد معظم بنام «تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة» است، که مورد مطالعه قرار بگیرد.

بحث اصلی

«إعلم أنه يجب علي كل مكلف غير بالغ مرتبة الاجتهاد»؛ بر هر مکلف که به مرتبه اجتهاد نرسیده، «فی غیر الضروریات»؛ اجتهاد در غیر ضروریات است، «من عباداته و معاملاته ولو بالمستحبات والمباحات»؛ مکلف وقتی که به مرحله اجتهاد نرسیده است باید در تمام این امور، «أن يكون إما مقلداً أو محتاطاً بشرط أن يعرف موارد الاحتياط و لا يعرف ذلك إلا قليل»؛ همه موارد احتیاط را نمی‌فهمد مگر خیلی از مردم. مکلف یا باید مجتهد باشد یا مقلد باشد یا باید محتاط باشد. نتیجه این می‌شود: «فعمل العامي غير العارف بمواضع الاحتياط من غير تقليد باطل»؛ اگر عامی آمد عمل کرد در حالی که روش احتیاط را نمی‌داند و مقلد هم نیست، این عمل باطل است. الان باید وجه اینها را ذکر کنیم.

مراد از «يجب» در «يجب علي كل مكلف...»

اولین مطلب که در اینجا وجود دارد، این است که فقهاء فرموده‌اند: «يجب علي كل مكلف». می‌فرمایند: مکلف یا باید مجتهد باشد، یا مقلد باشد، یا محتاط باشد. بحثی که در اینجا وجود دارد این است که این «يجب» چه وجوبی دارد؟

احتمالات در مسأله

در اینجا سه احتمال وجود دارد:

یک احتمال این است که وجوبش، وجوب فطري است، يعني فطرت انسان اقتضا مي‌کند که براي جلوگیری از ضرر آخروي بايد يا مقلد باشد، يا مجتهد باشد، يا محتاط باشد.

احتمال دوم که کثيري از بزرگان قائل هستند، این است که این وجوب، وجوبش عقلي محض است.

احتمال سوم این است که این وجوب، وجوبش شرعي است، يعني شرع فرموده است که مکلف يا بايد مقلد باشد (که تقلید شرعا بر او واجب است) يا مجتهد باشد يا اینکه محتاط باشد.

مقتضاي دقت این است که هر دو ملاک؛ ملاک براي حکم عقل است و اساساً ما وجوبي به نام وجوب فطري نداریم. حاکم؛ يا عقل است يا شرع. ما در فقه و اصول، حکمي به نام «حکم فطري» نداریم. در منطق یک قضایايي به نام فطريات داریم، اصل اینکه ما قضایايي به نام قضایاي فطريه و مطابق با فطرت داریم، مورد قبول است. اما آیا فطرت به عنوان یک حاکم، به عنوان یک حجت، مانند اینکه مي‌گوئیم عقل حجت است، شرع حجت است، فطرت هم مي‌تواند حجت باشد؟

خير، چنین چیزی نیست. لذا آن روایاتي هم که داریم «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَي النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً»؛ حجت ظاهري همین انبياء و شريعت و دين است و حجت باطني هم عبارت از عقل است. اینگونه نیست که در باطن دو حجت داشته باشیم؛ یکی عقل و دیگری فطرت.

شاهد خیلی خوب این مسأله این است که همان چیزی که مرحوم آقای حکیم در اینجا به عنوان ملاک براي حکم فطري قرار داده، دیگران این را ملاک براي حکم عقل قرار داده‌اند. يعني مسئله‌ي «لزوم دفع ضرر محتمل» مانند «وجوب شکر منعم» دو ملاک از ملاکات احکام عقليه است، عقل انسان هم به ملاک وجوب دفع ضرر محتمل حکم مي‌کند و هم به ملاک وجوب شکر منعم حکم مي‌کند، اينطور نیست که بگوئیم آن ملاک براي احکام فطريه است.

(سؤال و پاسخ استاد): با فطرت نمی‌شود حکم شرعي را فهمید! آنچه به عنوان حجت باطني داریم؛ عقل است. البته گاهي اوقات خود عقل به ملاک فطري بودن یک حکمي را مي‌کند، اما باز این حکم، عنوان حکم فطري را ندارد. حاکم؛ عبارت از عقل است. الحاکم إما أن يكون العقل أو النقل، ما شيق ثالثي نداریم به نام فطرت.

آنچه مهم است این است که ببینیم آیا این وجوب، وجوب عقلي است یا نه؟

کثيري از بزرگان قائل‌اند که اینجا وجوب، وجوب عقلي است، يعني عقل بر ما واجب مي‌کند که يا مجتهد باشیم، يا مقلد باشیم و يا محتاط.

بيان مطلب این است که ما يقين داریم که یک واجبات، محرمات و تکاليفي در کار است ما علم اجمالي داریم که در شريعت، یکسري واجبات و محرماتي در کار است. عقل مي‌گوید اگر شما این واجب را ترک کردید، يا حرام را مرتکب شدید، بدون اینکه مستند به یک حجت و دليل باشد، استحقاق عقاب داري.

پس ما یک علم اجمالی داریم به یک سری از تکالیف الزامیه در شریعت، این اولاً. عقل می‌گوید اگر بدون استناد به حجت، مرتکب حرام شدی یا تارک واجب شدی، عقل حکم می‌کند که تو استحقاق عقاب داری.

برای اینکه این استحقاق عقاب در کار نباشد، عقل می‌گوید تو برای اعمال نیاز به یک مؤمن قطعی داری (مؤمن یعنی چیزی که شما را از عذاب و عقاب ایمن کند).

با این مقدمات، عقل می‌گوید شما می‌توانید باید راهی را طی کنید که حتماً یک مؤمن قطعی پیدا کنید. یعنی قطع پیدا کنید که در عمل استحقاق عقاب ندارید!

مؤمن، یکی از این سه راه بود و از این سه راه هم خارج نیست؛ یا اینکه مجتهد شوید، انسان خودش در احکام استنباط کند، وقتی استنباط کرد، بعضی از احکام را می‌بیند ضروری است، قطع به او پیدا می‌کند. بعضی از احکام را می‌بیند ضروری نیست از طریق امارات و اصول عملیه به آن می‌رسد.

کثیری از این فتاوایی که مجتهدین در این رساله‌های عملیه می‌دهند، از همین امارات و اصول عملیه است، ولی مجتهد قطع به حجیتش دارد. می‌گوید من قطع دارم که الآن این امارات و اصول عملیه برای من حجیت دارند، ولو اینکه اماره برای شما قطع به حکم واقعی نمی‌آورد، اصول عملیه برای شما حکم واقعی را نشان نمی‌دهد، اما مجتهد یقین پیدا می‌کند که العمل بالاماره و الاصول العملية حجة. پس خود مجتهد دائماً در حالت قطع است یا در ضروریات است یا در مورد امارات و اصول عملیه است.

پس کسی که مجتهد است، یک مؤمن قطعی در اختیار دارد، مقلد هم به فتوای چنین مجتهدی که قطع دارد عمل می‌کند، یعنی عمل مقلد هم مال و منتهایش به قطع می‌رسد. مقلد هم می‌گوید من که الآن بر طبق این رساله عمل می‌کنم، به فتوای کسی عمل می‌کند که آن شخص قطع دارد که این حجیت دارد.

بگوئید قطع مقلد از کجاست؟ می‌گوئیم بالأخره یا برمی‌گردد به فتوایی که خود مجتهد نسبت به حجیت آن فتوا قطع دارد، پس این هم بالأخره عملش برگشت به یک قطع و مؤمنی که عنوان قطعی دارد، یا خود تقلید، یعنی ادله‌ی تقلید برای ما قطع می‌آورد به اینکه تقلید مشروعیت دارد.

اگر گفتیم از ادله‌ی تقلید استفاده کردیم، که یقین پیدا می‌کنیم برای کسی که مجتهد نیست تقلید مشروعیت دارد، پس خود مقلد هم یک قطعی در کنارش وجود دارد.

راه سوم؛ احتیاط است، که خیلی واضح است. شما اگر در یک موردی احتیاط کردید، اگر از شما سؤال کنیم که قطع دارید یا نه؟ می‌گوئید بله. می‌گوئیم قطع به حکم دارید؟ می‌گوئید نمی‌دانم حکم چیست؟ ولی قطع دارم به اینکه امتثال انجام شد. من الآن نمی‌دانم در زمان غیبت، آیا نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر؟ اگر احتیاط کردم و هر دو را انجام دادم، قطع پیدا می‌کنم به اینکه امتثال آن حکم واقعی که بر ذمه‌ی من بوده انجام شده است.

پس عقل می‌گوید شما که به یک تکالیف الزامی، علم اجمالی دارید، اگر بدون استنباط به یک مؤمن، مرتکب حرام یا تارک واجب شوید، استحقاق عقاب دارید. باید یک مؤمن قطعی پیدا کنید، مؤمن قطعی یا این است که انسان خودش مجتهد باشد یا این است که انسان از یک مجتهدی تقلید کند و یا اینکه احتیاط کند.

نتیجه این می‌شود که این «یجب» در اینجا، یک وجوب تخییری عقلی است.

البته دقت کنید اگر شما ابتداءً بفرمایید عقل چه چیزی از تقلید می‌فهمد؟ اصلاً معلوم نیست عقل، اجتهاد را درست بفهمد، عقل به نحو کلی می‌گوید «یجب علیک تحصیل المؤمن القطعی»، عقل همیشه احکام کلیه دارد، لکن الآن ما بررسی کردیم مؤمن قطعی یا اجتهاد است یا تقلید یا احتیاط و راه چهارمی هم در کار نیست.

پس این وجوب، وجوب عقلی است و عرض کردم شاید بتوانیم بگوئیم همه قبول دارند که این «یجب» در اینجا، عقلی است، لکن بحث مهم این است که آیا امکان دارد وجوب شرعی هم باشد یا نه؟ آیا می‌توان گفت این «یجب» وجوب شرعی است؟ یعنی همانطور که می‌گوئیم شرعاً نماز واجب است، شرع اجتهاد را واجب کرده، شرع تقلید را واجب کرده یا احتیاط را واجب کرده؟

اینجا یک بحث مفصلي است که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح پیرامون آن یک بحث مفصلي کرده‌اند و اثبات کرده‌اند امکان ندارد این وجوب، شرعی باشد، فقط وجوب عقلی محض است.

در کتاب شرح تحریر والد بزرگوار ما در مقابل نظریه‌ی ایشان، اثبات کرده‌اند که امکان اینکه این وجوب شرعی باشد هست. هر دو کتاب را ملاحظه فرمایید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ